

زایش مان، انسانیت مان و نه اصل و نسب مان! On est être humain par sa NAISSANCE et non par ses ORIGINES

در عظیم خلوت من! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست. (فریدون ایل یگی)
به سراغ من اگر می آئید / نرم و آهسته بیایید / مبادا که ترک بردارد / چینی نازک تنهائی من. (سهراب سپهری)

نشر دیگران

(گاه روزانه های دیروز ... و امروز)



فهرست موضوعی: ادب و هنر دینی سیاسی مارکسیستی ویژه نامه ها فهرست الفبائی آمده ها

دیگر "نشر": 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17

707

لئون تروتسکی (برگردان: علیرضا تهرانی): انقلاب خفه شده

+

درباره انقلاب خفه شده و خفه کنندگانش (پاسخ به آندره مالرو)

xalvat.com

جهان نو

فضائی تهی در شعر امروز فارسی
چهره افسانه ای استعمار زده
روشنفکر در بوروکراسی
گزارشی ناقص از یک زندگی کامل
جامعه شوروی در دوران خروشچف
هنر تئاتر

آزاده
جهانگیر افکاری
اصغر الهی
بابک
برهان
باقر پرهام
علیرضا تهرانی
مصطفی رحیمی
م. رهگذر
میرجلال الدین ستاری
م. سرشک
پرویز شاپور
محمد رضا شیعئی کدکنی
قاسم صنعوی
هوشنگ طاهری
محمد عظیمی
باجلان فرخی
سعید قهرمانی
م. کاربار
محمود کیانوش
محمد مختاری
خلیل موحّد دیلمقانی
جمال میرصادقی
هما ناطق
هوشنگ وزیری
منوچهر هزارخانی
علی همدانی
خلیل موحّد دیلمقانی
جمال میرصادقی
هما ناطق
هوشنگ وزیری
منوچهر هزارخانی
علی همدانی
عبدالوهاب البیاتی
هانس ماگنوس انسنز برگر
فریدریش انگلس
گفورتسی و. پلهخائف
لئون تروتسکی
ایزاک دوجر
نزار قبانی
ادوارد گوردن کریگ
رابرت ک. مرتون
آلبر می
والتر ویتمن
کارل گوستاو یونگ

سال ۲۴ شماره ۲ خرداد - تیر ۱۳۴۸

فهرست

فضائی تهی در شعر امروز فارسی
در حاشیه شعر معاصر
دو کلام با خوانندگان کارگر
مرگ معنی، مرگ هنر
روشنفکر در بوروکراسی
نامهائی درباره تفسیر تاریخ
انقلابی پیر
جامعه شوروی در دوران خروشچف
چهره افسانه ای استعمار زده
شعری درباره آینده
سه شعر از عبدالوهاب البیاتی
بازیگران
فرهنگ مردم سخت سر
مهاجرت
ظهور
طناب
پوست نبشته
انقلاب خفه شده
سنت قصه گوئی در آفریقای سیاه
یک روز با آلکساندر سولژنیتسین
هنر تئاتر
گذاری به دنیای نیچه (۲)
نمادهای مادر و رستاخیز (۲)
پنداری آسمان را ...
شب در آینه
اما این جزیره دیگر
در فروز بختن
چهار طرح از پرویز شاپور
گزارشی ناقص از یک زندگی کامل
از بیان شعری تا بیان منطقی
شعر چینی
دکتر مصطفی رحیمی
محمد عظیمی
گفورتسی و. پلهخائف
م. رهگذر
رابرت ک. مرتون
فریدریش انگلس
والتر ویتمن
ایزاک دوجر
آلبر می
هانس ماگنوس انسنز برگر
نزار قبانی
کورش کاکوان
جمال میرصادقی
اصغر الهی
برهان
م. کاربار
لئون تروتسکی
ادوارد گوردن کریگ
باقر پرهام
کارل گوستاو یونگ
آزاده
محمود کیانوش
محمد مختاری
سعید قهرمانی
داریوش آشوری
م. سرشک
ش - ک
محمد مصطفی رحیمی
محمد عظیمی
گفورتسی و. پلهخائف
م. رهگذر
رابرت ک. مرتون
فریدریش انگلس
والتر ویتمن
ایزاک دوجر
آلبر می
هانس ماگنوس انسنز برگر
نزار قبانی
کورش کاکوان
جمال میرصادقی
اصغر الهی
برهان
م. کاربار
لئون تروتسکی
ادوارد گوردن کریگ
باقر پرهام
کارل گوستاو یونگ
آزاده
محمود کیانوش
محمد مختاری
سعید قهرمانی
داریوش آشوری
م. سرشک
ش - ک
محمد مصطفی رحیمی
محمد عظیمی
گفورتسی و. پلهخائف
م. رهگذر
رابرت ک. مرتون
فریدریش انگلس
والتر ویتمن
ایزاک دوجر
آلبر می
هانس ماگنوس انسنز برگر
نزار قبانی
کورش کاکوان
جمال میرصادقی
اصغر الهی
برهان
م. کاربار
لئون تروتسکی
ادوارد گوردن کریگ
باقر پرهام
کارل گوستاو یونگ
آزاده
محمود کیانوش
محمد مختاری
سعید قهرمانی
داریوش آشوری
م. سرشک
ش - ک

لئون تروسکی

xalvat.com

انقلاب خفه شده

مؤسسه من کتاب «دانشان» را هجده ماه یادو سال پس از انتشار آن خواندم . این کتاب دربارهٔ انقلاب چین است یعنی مهمترین موضوع پنج سال اخیر . استیلی زیبا و پر ، تیز بینی هنرمندانه ، مشاهدات بدیع و جسورانه ، همه دست به دست هم داده و به کتاب اهمیتی استثنائی بخشیده اند . اگر من از آن حرف میزنم ، بدلیل آن نیست که این کتاب سراسر حاوی ذوق و استعداد است (هرچند که این امر خود بقدر کافی مهم است) . بلکه به این دلیل است که منی بسیار معتبر برای آموزش سیاسی محسوب میشود . آیا این آموزش سیاسی راه آندره مالرو میدهد ؟ نه . این آموزش از خلال توصیف ها و علی رغم نویسنده حاصل میشود و علیه نویسنده شهادت میدهد . این امر موجب افتخار هنرمند و مشاهده کننده است ولی نه موجب افتخار نویسنده بعنوان انسان انقلابی . معذک ما مجبوریم که از این نقطه نظر هم مالرو را ارزیابی کنیم ، هم خودش را و هم «گارین» را که نوعی «من» دوم نویسنده حساب میشود . نویسنده در قضاوت های خود در مورد انقلاب قاطع است .

نویسنده اسم کتاب را رمان گذاشته است . در واقع این یک تفسیر داستان وار از مرحله اول انقلاب چین ، یعنی مرحله کانتون است . این تفسیر کامل نیست . گاه سر پنجه زورمند اجتماعی در آن دیده نمیشود . در عوض از مقابل چشم خواننده ، نه تنها مراحل تابناک انقلاب ، بلکه تصویر های کاملاً مشخصی هم در ذهن او میروند که در ذهن انسان ، خاطره سمبل های اجتماعی را زنده می کنند .

مالرو با خطوط رنگین ، به شیوه نقاشی های نقطه چین ، تابلوئی فراموش نشدنی از اعتصاب عمومی عرصه می کند . البته نه اعتصاب از نوعی که در پاریس اجرا میشود و نه بنحوی که به آن عمل می شود . بلکه اعتصاب آتاتورک که از بالا بنظر میرسد : اروپائی ها غذا ندارند ، اروپائی ها از گرما خفه میشوند ، چون چینی ها دیگر آشپزی نمی کنند و باد بزن ها را بکار نمی اندازند . این یکنواختی به نویسنده محسوب نمی شود چون هنرمند خارجی می شک نمی تواند

جهان نو - ۱۲۱

صاحب امتیاز و مدیر مؤول : حسین حجازی

زیر نظر : دکتر امین عالیمراد

نشانی : خیابان فردوسی - کوی اتاپک (کوچه روزنامه کیهان) - چاپخانه فردوسی - تهران

تلفن ۳۳۶۳۱۸

کلیه نامه ها پشانی بالا و به نام مجله جهان نو خواهد بود

JAHANE NAU

Established : 1946

a magazine of arts, social studies,
and literature

Publisher & Editor :

Hosein Hejazi

Editor - in - Chief :

Amin Alimard

Foreign subscription \$5.00

Tehran, Iran

مسئولیت اصالت و صحت مطالب و مقالات از نظم و نشر به عهده نویسنده گان بوده درج مقالات

لزوماً نظر مجله نیست

اشتراک یکساله } داخله ۳۰۰ ریال
در سال ۱۳۴۸ } خارجه ۴۰۰ ریال

بهای این شماره ۵۰ ریال

چاپ فردوسی - تهران - خیابان فردوسی

موضوع را طور دیگری ببیند . ولی میتوان به اوانتقادی دیگری کرد که بسیار مهم است : علی‌رغم تمام چیزهایی که نویسنده می‌داند و می‌فهمد در کتاب آن تمایل طبیعی که باید بین نویسنده و قهرمان کتاب، یعنی انقلاب، باشد وجود ندارد .

علاقه و دلبستگی‌های فعالانهٔ نویسنده نسبت به چین یاغی واضح است . ولی این علاقه توسط افراط‌ها و خشونت‌های اندیویدوآلیستی و هوس‌بازی‌های استیجی خورده شده‌است . هنگامی که کتاب را با دقتی مداوم می‌خوانیم ، گاه احساس تلخی و سرخوردگی می‌کنیم . مثلاً وقتی که در لحن نوشته ، نوعی تمسخر پیدامیشود که حاکی از طرفداری نویسنده از وحشی‌هایی است که قادرند به هیچان درآیند . اینکه چین کشوری عقب‌مانده است ، اینکه برخی از تظاهرات سیاسی آن خصلتی بدوی دارد ، هیچکس انتظار ندارد که نویسنده واقعیات را ماست مالی‌کند . اما چشم‌انداز درستی لازم است تا بتوان هر چیز را در جای خود قرار داد . حوادث چین که متن «مان» مالرو را تشکیل میدهد، برای سرنوشت‌آینده و فرهنگ بشری ، بی‌نهایت مهم‌تر از تمام قیل‌وقال‌های یهود و عازانهٔ پارلمان‌های اروپائی است، بی‌نهایت مهم‌تر از کوه‌های محصولات ادبی تمدن‌های در جا زنده و راکد است . بنظر میرسد که مالرو رویش نمی‌شود این موضوع را بفهمد .

در زمان صفحاتی است زیبا و سرشار از حرارت که نشان میدهد چطور نفرت انقلابی که از یوغ سیاسی ، جهل و بردگی ناشی می‌گردد ، مثل فولاد آبدیده می‌شود . این صفحات را می‌شد ضمیمهٔ آثار برگزیدهٔ انقلاب کرد به شرطی که مالرو توده‌های مردم را با آزادی بیشتری در نظر می‌گرفت . بشرطی که در بررسی‌اش لحن آدم‌آزبالا نگاه‌کننده و برتر را نمی‌گرفت ، بالحنی که ظاهراً می‌خواهد از ارتشایط موقتی نویسنده با قیام خلق چین معذرت خواهی کند ، چه در مقابل خودش و چه در مقابل ملاهای آکادمیک فرانسه و قاجاق چیان تریاک روح .

xalvat.com

* * *

بورودین ، نمایندهٔ کمینترن است و مقام مشاور و حکومت‌کانتون را دارد . گارین ، شخصیت مورد نظر نویسنده ، مسئول تبلیغات است . تمام کارها در چارچوب کومین‌تانگ دنبال می‌شود . بورودین ، گارین ، گالن «ژنرال» روسی ، ژدار فرانسی و کلان‌آلمانی یک بوروکراسی بدیع را در انقلاب تشکیل میدهند ، خود را مافوق خلق تصور میکنند و سیاست انقلابی و خودشان را تعقیب مینمایند ، به‌جای اینکه در فکر اجرای سیاست انقلاب باشند .

سازمان‌های محلی کومین‌تانگ بدین ترتیب تعریف شده‌اند : « اجتماع چند متعصب که البته آدم‌های بدی نیستند ، چند نفر ثروتمند که در جستجوی شأن و منزلت و یا امنیت و آسایش‌اند ، تعداد بسیاری دانشجو و «کولی» ... » (ص ۲۹ و ۳۰) . تنها بورژواها در هر یک از سازمان‌ها وارد شده‌اند ، بلکه سیاست حزب و اطمینان آنها معین میکنند ، کمونیست‌ها هم داخل کومین‌تانگ‌اند ، کارگران و دهقانان را قانع میکنند که نباید عملی از آنها سر بزنند که دوستانی را که از بورژوازی برخاسته‌اند دلگیر سازد . چنین اندجیمیهائی که ماکتزل می‌کنیم (البته کم‌وبیش کنترل می‌کنیم ، اشتباه نکنید) ... » (ص ۲۹) . چه اعتراف آموزنده‌ای !

جهان نو - ۱۳۳

بوروکراسی کمینترن می‌خواست همانطور که بین الملل با ناکداران اقتصاد کشورهای عقب‌مانده را کنترل می‌کند ، اوهم جنگ طبقاتی را در چین «کنترل‌کند» . ولی انقلاب فرمایشی نیست . فقط میتوان نیروهای درونی آن را تجلی داد ، باید فهمید سرنوشت خود را به کدام یک از این نیروها باید گره زد .

«کولی‌ها در حال کشف این واقیعت‌اند که وجود دارند ، فقط وجود دارند . » (ص ۳۱) روی نقطه حساس انگشت گذاشته است . برای اینکه واقعاً حس کنند که وجود دارند ، کولی‌ها ، کارگران سنتی و دهقانان باید آتهائی را که مانع وجود داشتن ایشانند واژگون سازند .

یوغ خارجی ارتباطی ناگسستگی با یوغ داخلی دارد . کولی‌ها باید نه فقط بالودین و مک‌دونالد را برانند بلکه طبقهٔ حاکم را هم بدور بیندازند . هیچ‌یک از این دو بدون دیگری قابل تحقق نیست . بدین ترتیب ، بیداری شخصیت انسانی در توده‌های چینی – که بیش از ده‌برابر تمام جمعیت فرانسه‌اند – بطور مستقیم با کل ولای انقلاب اجتماعی ترکیب شده است . چه منظرهٔ برج‌آلانی !

xalvat.com

ولی در اینجا بورودین وارد صحنه می‌شود و اظهار می‌دارد : « در این انقلاب ، کارگران باید برای بورژوازی ، کارکولی‌ها را بکنند ، » پرولتری‌بیند که بردگی اجتماعی‌ای را که می‌خواست از قیدش آزاد شود ، بر جو سیاسی منطبق شده است . این عمل‌گند زیر سر کیست ؟ زیر سر بوروکراسی کمینترن . چون با کوشش در راه «کنترل» کومین‌تانگ ، کمینترن در واقع بورژواهایی را که در طلب شأن و منزلت و امنیت ، می‌باشد کمک می‌کند تا کولی‌هایی را که می‌خواهند وجود داشته باشند ، به بند بکشند .

بورودین که همیشه در عقب‌صحنه باقی می‌ماند ، در زمان بعنوان مرد و عمل ، یک «انقلابی حرفه‌ای» و تجسم زندهٔ بلشویسم در خاک چین معرفی می‌شود . از این عوضی‌تر امکان ندارد ! بیوگرافی سیاسی بورودین چنین است : در ۱۹۰۳ ، وقتی نوزده ساله‌است ، به امریکا مهاجرت می‌کند ؛ در ۱۹۱۸ به مسکو باز می‌گردد و با استفاده از اینکه زبان انگلیسی را می‌داند ، در قسمت ارتباط با احزاب خارجی کار می‌کند . در ۱۹۲۲ در کلاسکودستگیر می‌شود ، بعد بعنوان نمایندهٔ کمینترن به چین فرستاده‌میشود . بورودین که قبل از انقلاب اول از روسیه رفته و تنها پس از انقلاب سوم به کشور بازگشته‌است ، بعنوان نمونهٔ کامل بوروکراسی دولتی و حزبی‌ای بنظر میرسد که با انقلاب ، فقط پس از آنکه به پیروزی رسید ، آشنا شد .

در مورد جوانان ، این اغلب یک مسألهٔ زمانی بیش نیست ولی برای یک مرد ۴۵ ساله این یک مشخصهٔ سیاسی است . اگر بورودین پنحوی درخشان به انقلاب پیروزمند روسیه پیوست بهیچ وجه معنایش این نیست که او میتواند انقلاب چین را به پیروزی برساند . چنین اشخاصی بدون زحمت حرکات و مقاصد «انقلابی‌های حرفه‌ای» را میگیرند . بسیاری از آنان باقیافهٔ حق‌بجا نشان نه فقط دیگران بلکه خودشان را هم می‌فریبند . اغلب ، جسارت انعطاف‌ناپذیر بلشویکی در آنها به وقاحت کارمندی که آمادهٔ هر کار است ، استحال می‌یابد . آه ! مأمور

کمیت‌مهر کزی بودن ! این دعای مقدس را بورودین همیشه در جیب داشت .

گارین ، یک کارمند حزبی نیست ، او بداعتی بیش از بورودین دارد و شاید خیلی

جهان نو - ۱۳۳

بیش‌ازاو به نمونه‌ای انقلابی نزدیک است. ولی فاقد تربیت لازم است؛ او که همه‌کاره و در حوادث متفرقه درخشان است، در هنگام رویدادهای بزرگ مایوسانه سردرد کم می‌شود. او نسبت به شعارهای انقلاب چین چنین صحبت می‌کند: «... وراجی‌های آزادی‌خواهانه حقوق خلقها و غیره» (ص ۳۶). این حرفها آهنگی رادیکال دارد ولی این رادیکالیسم دروغی است. شعارهای دموکراسی، وراجی تهوع‌آوری است ولی ازدهان پوانکاره، هریو، لئون بلوم؛ این همه بازهای فرانسه و زندان بانان هندوچین، الجزایر و مراکش. ولی وقتی چنین‌ها بنام «حق خلق‌ها» قیام می‌کنند، این شعارها همانقدر با وراجی تفاوت پیدا می‌کنند که شعارهای انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم. در هنگ کنگ، متخوهرای پراشتهای انگلیسی در زمان اعتصاب تهدید میکردند که دوباره تنبیه بدنی را از سر می‌گیرند. در هنگ کنگ، «حقوق بشر» یعنی حق چینی‌ها برای شلاق نخوردن از دست انگلیسی‌ها. افساء کند و فضاخت دموکراسی امپریالیست‌ها، بمنزله خدمت به انقلاب است؛ شعارهای قیام ستم‌دیدگان را وراجی نامیدن معادل کمک غیرعمده امپریالیست‌هاست. اگر مقداری کافی مارکسیسم به‌نویسنده تزییق می‌شد، شاید اشتباهات جبری این نوعی‌اش جلوگیری می‌کرد. ولی گارین بطور کلی معتقد است که دکترین انقلابی‌یک و کلاف سردرد کم عقیدتی‌ه است. او از آن‌هایی است که انقلاب را یک «موقعیت کاملاً مشخص» فرض می‌کنند. تمجب‌آور نیست؛ ولی درست به این دلیل که انقلاب یک «موقعیت» است یعنی یک مرحله از رشد جامعه است که دلایل عینی و قوانین مشخصی آنرا معین کرده است. یک تفکر علمی قادر است جهت کلی این جریان را پیش‌بینی کند. فقط مطالعه کالبدشکافانه این جامعه و طرز عمل آن امکان میدهد که بتوان بر مبنای پیش‌بینی‌های علمی ونه بر مبنای حدس و تخمین‌های همین‌جوری در سیر حوادث تأثیر گذاشت. آن فرد انقلابی که دکترین انقلابی را متحیر میکند، همانقدر ارزش دارد که قلان ساحری که دکترین پزشکی را متحیر میکند یا فالان مهندسی که تکنولوژی را قبول ندارد. اشخاصی که بدون کمک علم سعی می‌کنند تا این «موقعیت» - موقعیتی که بیماری‌اش می‌خوانند - را تصحیح کنند، یا جادوگرند یا شارلاتان و بموجب قانون تحت تعقیب قرار می‌گیرند. اگر برای قضاوت خادوگران انقلاب محکمه‌ای وجود می‌داشت، محتملاً بورودین والهام دهندگان مسکونی‌اش را محکوم می‌کرد، و مطمئن نیست که گارین هم صحیح و سالم از معرکه در می‌رفت.

xalvat.com

در زمان دوچهره در برابر هم قرار گرفته‌اند، به عنوان دو قطب انقلاب ملی؛ یکی «چنگ» دای، پیرمرد، که از مقامات روحانی جناح راست کومین‌تانگ است و پیغمبر وام‌آماده بورژوازی، دیگری هونگ، رهبر جوان تروریست‌ها. هر دو دارای نیروی زیادی هستند. چنگ - دای نماینده فرهنگ کهن چین است و آثارش به زبان فرهنگی اروپا ترجمه شده است؛ با این لباسی که همه حسرتش را دارند، او منافع تمام طبقات حاکم چین را «صالح می‌بخشد». البته چنگ - دای خواهان آزادی ملی است ولی از توده‌های بیشتر می‌ترسد تا از امپریالیست‌ها. او از انقلاب بیشتر نفرت دارد تا از یوغی که به گردن ملت است. اگر پیشاپیش مردم حرکت می‌کند، برای آنست که مردم را تسکین دهد، رام‌کند و به زانو درآورد. او سیاست مقاومت را در دو جبهه بکار می‌برد، علیه امپریالیسم و علیه انقلاب.

خلاصه سیاست گاندی دهند، سیاستی که در مراحل همین و بر حسب این یا آن شکل، بورژوازی در تمام طول‌ها و عرض‌های جغرافیائی به‌کار برده است. مقاومت منفی ناشی از گرایش بورژوازی است به‌کانالیزه کردن جنبش‌های توده‌ای و محبوس کردن آن.

وقتی گارین می‌گوید که نفوذ چنگ» دای مافوق سیاست قرار دارد، فقط می‌توان شانه‌ها را بالا انداخت. سیاست ماسکدار «صدیقان» در چین یا در هند، منافع محافظه کارانه دارندگان را بشکلی بی‌ایستاد و تجرید و تحریف اخلاقی بیان می‌کند. بی‌اعتنائی شخصی چنگ» دای به دنیا، به هیچ وجه منافی با نقش سیاسی او نیست؛ استعمارگران به «صدیقان» احتیاج دارند همان‌طور که سلسله مراتب کلیسایی نیازمند قدیسین است.

به‌دور چنگ» دای چه وجود دارد؟ رمان با دقتی شایسته جواب میدهد: دنیائی مرکب از ملامت‌های پیر، قاچاق‌چیان تریاک، باعکاس‌ها، یا سوادهایی که دوچرخه فروشی می‌کنند، و کلاهی که از دانشگاه پاریس فارغ‌التحصیل شده‌اند، روشنفکرانی از هر رقم و هر نوع. «(ص ۱۲۵) در پشت سر آنها یک بورژوازی محکم و با ثبات قرار دارد که وابسته به انگلستان است و ژنرال تانگ را علیه انقلاب مسلح می‌کند. در انتظار پیروزی، تانگ خود را مهیا می‌کند که چنگ» دای را رئیس حکومت کند. معذک چنگ» دای و تانگ هر دو عضو کومین‌تانگ باقی میمانند که بورودین و گارین را در خدمت خود دارد.

وقتی تانگ، با سبایش به شهر حمله می‌کند و آماده میشود که انقلابیون و از جمله بورودین و گارین را که هم‌حزبی‌هایش هستند گردن بزنند، این دو نفر یکمک هونگ ییکاران را بسیج و مسلح می‌کنند. ولی پس از پیروزی بر تانگ، رؤسا سعی می‌کنند تا در وضعی که قبلاً موجود بوده است هیچ تغییری ندهند. آنها نمی‌توانند توافق خود را با چنگ» دای زیر پا بگذارند چون به کارگران، کولی‌ها و توده‌های انقلابی اعتماد ندارند. پیش‌داورهای چنگ» دای به آنها هم سرایت کرده است و آنها خودشان بهترین حربه برای این پیش-داورها می‌باشند.

xalvat.com

برای اینکه بورژوازی طرفداران نکند، می‌باید با هونگ درگیر شوند، این هونگ کیست و از کجا آمده است؟ و از فقر بدبختی و تیره روزی، «(ص ۱۶۱) او از آن کسانی است که انقلاب می‌کنند و نه از آن‌هایی که بعد از پیروزی انقلاب به آن می‌پیوندند. هونگ پس از آنکه به این نتیجه رسید که می‌باید حاکم انگلیسی هنگ کنگ را از میان برد، فقط در فکر یک چیز است: «وقتی مرا به اعدام محکوم کردند، باید به جوانان گفتم که راه مرا تعقیب کنند.» (ص ۱۶۰)

به هونگ باید یک برنامه روشن داد: وادار کردن کارگران به قیام، متحد کردن آنها، مسلح کردن ایشان و مقابله با چنگ» دای به عنوان مقابله با دشمن. اما بوروکراسی کمینترن که در پی دوستی با چنگ» دای است، هونگ را می‌راند و او را از کوره بدر میبرد. هونگ با ناکداران و تاجران را میکشد، «همان‌هایی را که از کومین‌تانگ پشتیبانی میکنند.» هونگ مبلغان مذهبی را می‌کشد: «... آن‌هایی که به مردم می‌آموزند که بدبختی را تحمل کنند، چه کشیش مذهبی باشند چه چیز دیگر، باید مجازات شوند.» (ص ۱۶۷)

اگر هونگ موفق نمی‌شود راه درست خود را پیدا کند، تقصیرش به گردن بورودین و گارین است که انقلاب را به دم‌بانکداران و تاجران بسته‌اند. هونگ انعکاسی است از توده مردم که در حال بیدار شدن است اما هنوز چشمانش را نمالیده و دستهایش را تکان نداده است. او می‌کوشد تا با رولور و خنجر برای توده‌ای که عمال کمینترن فلجش کرده‌اند، کساری انجام دهد. حقیقت لخت انقلاب چین، همین است. **xalvat.com**

مەدەلەك حەكۆمەت كاتتۆن «نوسان می‌کند و می‌کوشد سقوط نکند، از گارین و بورودین که پلیس و سندیکا را در دست دارند گرفته تا چنگ – دای که هیچ چیز در دست ندارد ولی خودش هست». (ص ۷۲) در مقابل ما يك تابلوی تقریباً کامل از يك هیأت حاکم دوفره‌م قرار دارد. نمایندگان کمینترن سندیکاهای کارگری کاتتۆن، پلیس، مدرسه نظام وامپوآ، پشتیبانی توده‌ها، و کمک اتحاد شوروی را در اختیار دارند. چنگ – دای دارای «نفوذ اخلاقی» است، یعنی حیثیت طبقات دارا که پنجوی مرگبار متوحش شده‌اند. دوستان چنگ – دای در حکومتی ضعیف و ناتوان شرکت دارند که آشتی‌طلبان داوطلبانه حمایتش می‌کنند. آیا این همان رژیم انقلاب قوریه، همان سیستم کرسکی و دار و دسته‌اش نیست؟ با این تفاوت که نقش منشویکها را اینجا بلشویکهای کاذب بازی میکنند. بورودین چنین تصویری بخاطرش خطور نمی‌کند چون بشكل بلشویک بزکش کرده‌اند و او این آرایش را جدی می‌گیرد.

فکر اصلی گارین و بورودین اینست که توقف کشتی‌های چینی و خارجی، که بطرف کاتتۆن می‌روند، در بندر هنگ‌هنگ قدغن شود. این افراد که خود را سیاستمدارانی واقع بین حساب می‌کنند، امیدوارند که بتوانند از راه محاصره تجارتي، تسلط انگلستان را در جنوب چین در هم بشکنند. ولی بهیچ وجه عقیده ندارند که لازم است قبلاً حکومت بورژوازی کاتتۆن را که منتظر فرصت مناسب است، تا انقلاب را کت بسته تحویل انگلستان دهد، و از گون سازند. نه. بورودین و گارین هر روز به حکومت، مراجعه می‌کنند و با ادب تقاضا می‌کنند که تصویب نامه نجات بخش صادر شود. یکی از طرفداران نشان به گارین تذکر می‌دهد که در واقع این حکومت شبی بیش نیست. گارین دست و پايش را گم نمی‌کند و جواب می‌دهد: «شیخ یاغیر شیخ، باید کار کنند چون ما به او احتیاج داریم»، بدین ترتیب کشیش نیاز به اشیاء متبرکی دارد که خودش با موم و پنجه ساخته است. در پس این سیاستی که انقلاب را زشت و ناتوان می‌کند چه نهفته است؟ احترام يك انقلابی خرده بورژوا نسبت به يك بورژوازی سخت محافظه کار. اینطور است که سرخ‌ترین افراتیون فرانسه، همیشه حاضر است تا در مقابل پوانکاره زانو بزند.

اما شاید هنوز توده‌های کاتتۆن به آن درجه از بلوغ نرسیده‌اند که حکومت بورژوا را ساقط کنند؟ از تمام این جو اجتماعی این یقی حاصل میشود که اگر مخالفت کمینترن نبود شیخ حکومت کاتتۆن مدت‌ها پیش زیر فشار توده‌ها سقوط می‌کرد. فرض کنیم که کارگران کاتتۆن هنوز آنقدر قدرت ندارند که حکومت خود را سرکار بیاورند. بطور کلی نقطه ضعف توده در کجاست؟ – عدم آمادگی برای جانشینی استثمار کنندگان. در این حال اولین وظیفه

انقلابی‌ها ایست که کارگران را کمک‌کنند تا خود را از زیر بار این اعتماد برده و از خلاص سازند. مەدەلەك آنچه را که بوروکراسی کمینترن انجام داده است کاملاً در جهت عکس است. کمینترن به توده‌ها حقنه کرده است که می‌باید از بورژوازی تبعیت کنند و اعلام کرده است که دشمنان بورژوازی دشمنان او هم می‌باشند.

xalvat.com

نباید چنگ – دای را رنجاند اما اگر با این وجود، چنگ – دای بطور جدی از آنها دور میشود، معنایش آن نیست که گارین و بورودین خود را از بندگی داوطلبانه نسبت به بورژوازی‌رها کرده‌اند. بلکه معنایش آنست که به عنوان مضمون جدید قائم‌باشك بازی‌شان، چپانکایشك را انتخاب کرده‌اند که فرزند همان طبقه و برادر کتر چنگ – دای است. چپانکایشك، رئیس مدرسه نظامی وامپوآ که بلشویکها بوجود آورده‌اند، نقطه يك مخالفت همه جانبه قناعت نمی‌کند، او حاضر است که به نیروی خونین متوسل شود ولی نه به شکل مردمی و توده‌ای بلکه بشكل نظامی و آنهم در حدودی که به بورژوازی امکان دهد تا تسلط بی‌حد خود بر ارتش را حفظ کند. گارین و بورودین با مسلح ساختن دشمنان خود دوستانشان را خلع سلاح می‌کنند و از خود میرانند و بدین ترتیب فاسحه و مصیبت را تدارک می‌بینند.

آیا ما درباره تأثیر بوروکراسی انقلابی در حوادث افرای می‌کنیم؟ نه. تأثیر بوروکراسی حتی بیش از آنست که خود تصور می‌کرد، اگر نه در جهت خوب، دست کم در جهت بد. کولی‌ها که تازه از لحاظ سیاسی دارند موجودیت پیدای می‌کنند، به يك رهبری شجاع نیاز دارند. هونگ محتاج يك برنامه شجاعانه است. انقلاب به نیروی میلیون‌ها نفری که بیدار شده‌اند نیاز دارد. اما بورودین و بوروکراتهایش نیازمند چنگ – دای و چپانکایشك هستند. آنها هونگ را خفه می‌کنند و مانع از سر بلند کردن کارگران می‌شوند. ظرف چند ماه شورش دهقانی را خفه می‌کنند تا قیام دارهای بورژوازی ارتش را دلخور نکرده باشد. نیروی آنها در اینست که نمایندة انقلاب اکتر روسیه، بلشویسم و بین‌الملل کمونیستی‌اند. بوروکراسی با غصب نفوذ انقلاب و درفش و ساز و برگ بزرگترین انقلابهای تاریخ راه را بر انقلابی سد کرده که آنها انقلاب بزرگی میتوانست باشد.

گفتگو بین بورودین و هونگ (ص ۱۸۱ و ۱۸۲) وحشتناکترین ادعاهای ما علیه بورودین و الهام دهندگان مسکوئی‌اش محسوب می‌شود. هونگ مثل همیشه در پی اقداماتی قاطع است. او برای سرشاس‌ترین بورژواها تقاضای کیفر می‌کند. بورودین در جواب این کلمات منحصر به فرد را ادای می‌کند: «نباید به آنها می‌کند که پول می‌دهند دست زد». و گارین به نوبه خود اضافه می‌کند: «انقلاب آنقدرها هم ساده نیست»، و باز بورودین می‌گوید «انقلاب یعنی خرج ارتش را پرداختن». و این اشارات حاوی تمام عناصر گریه‌ای است که با آن انقلاب چین را خفه کردند.

بورودین از بورژوازی حمایت می‌کرد و بورژوازی در عوض، برای «انقلاب» پول میداد و این پول به ارتش چپانکایشك میرسید. ارتش چپانکایشك پرولتاریا را قتل‌عام کرد و انقلاب را بر انداخت. آیا واقعاً پیش‌بینی این امر مشکل است؟ آیا در واقع این امر پیش‌بینی نشده بود؟ بورژوازی

به طلب خاطر کم کم نمی‌کند مگر به ارتشی که در خدمت او و علیه خلق باشد. ارتش انقلاب ملنگار بدل توجه بورژوازی نمی‌ماند بلکه او را وادار به پرداخت می‌کند. اسم این، دیکتاتوری انقلابی است. هونگ در جلسات کارگری با موفقیت سخن می‌راند و روس‌ها را که ناقل فساد غربی در انقلابند به شدت می‌کوبد. راه جلای خود هونگ هم به جایی نماند نمی‌شود ولی هونگ در مقابل بورژوئین کاملاً حق دارد. «آیا رهبران تائی-پینگ مذاکران روسی داشتند؟ و رهبران بوکسر چی؟» (س ۱۸۹). اگر انقلاب ۱۹۲۷ - ۱۹۲۴ چین بخودش رها می‌شد، شاید بلافاصله به پیروزی نمی‌رسید. اما به شیوه‌های هاراگیری هم دست نمیزد، به تسلیم شدنهای شرم‌آور تن در نمیداد و کادرهای انقلابی‌اش را تربیت می‌کرد. بین هیأت رهبری دوفره کانتون و پشروگرا، این اختلاف فاجعه‌آسا وجود داشت که در چین در واقع بلشویسم وجود نداشت: بلشویسم را به عنوان «تروتسکسم» در آنجا یک دگرین شد انقلابی معرفی و باتمام وسائل تهمت و اخناق آنرا سرکوب کرده بودند آنچه را که کرنسکی توانست در روزهای ژوئیه انجام دهد، ده سال بعد استالین در چین انجام داد.

گارین بما میگوید و بورژوئین و تمام بلشویکهای نسل او تحت تأثیر میارزه علیه آنارشیست‌ها باقی مانده‌اند، برای نویسنده این تذکر لازم بود تا بتواند خواننده را برای مبارزه بورژوئین علیه گروه هونگ آماده کند. از لحاظ تاریخی این ادعا واهی است؛ اگر در روسیه آنارشیست‌ها نتوانستند سر بلند کنند به این دلیل نبود که بلشویکها با موفقیت علیه آنها مبارزه کردند، بلکه بخاطر آن بود که آنارشیستها قبلاً زیر پای خود داخلی کرده بودند. آنارشیسم اگر در میان چهار دیواری کافه‌های روشنفکری و هیأت تحریریه‌های روزنامه‌ای محبوب نماند و اگر بنحوی عمیق‌تر در توده‌ها نفوذ کند، نماینده و معرف روانشناسی پائین‌و ناامیدی در توده‌هاست. نماینده کیفر سیاسی قریب‌های دموکراسی و خیانت‌های فرصت‌طلبان است. شهادت بلشویکی در طرح مسائل انقلابی و نشان دادن راه حل آنها در روسیه جایی برای رشد آنارشیسم باقی نگذاشت. اما هر چند بررسی تاریخی مالرو درست نیست، در عوض شرح وقایع بنحوی قابل تحسین نشان میدهد که چگونه فرصت‌طلبانه استالین-بورژوئین، زمین را برای ترویسیم آنارشیستی در چین مهیا کرد.

بورژوئین که بطور جبری تابع منطق این سیاست است، رضایت می‌دهد که تصویب نامه‌ای علیه ترویسیتها بگذرد. انقلابیون محکم و استواری که در نتیجه جنایات رهبران مسکو به راه ماجراجویی کشانده شده‌اند، از طرف بورژوازی کانتون که لیبک کمینترن را گرفته است، غیر قانونی اعلام می‌شوند. آنها در جواب، علیه بوروکراتهای انقلابی کاذب و حامیان بورژوازی‌ای که پول میدهد، به اقدامات ترویسیتی دست می‌زنند. بورژوئین و گارین ترویسیتها را می‌گیرند و بقتل می‌رسانند و پایتکار نه فقط از بورژوازی بلکه از جان خود نیز دفاع می‌کنند. بدین ترتیب است که سیاست سازشکارانه جبراً به قهر نمک‌ناشناسی و خیانت در می‌غلند.

کتاب، «فاتحان» نام دارد. در فکر نویسنده، این عنوان دارای معنایی دوگانه

است که در آن انقلاب، آرایش امپریالیستی دارد و منظور از «فاتحان» بلشویکهای روسی اند. «فاتحان» توده‌های چین برای شورشی انقلابی بپا خاستند و بی‌شک در این امر نمونه آنها کودکانی کثیر و درفششان بلشویسم بود. اما فاتحان هیچ‌کجا را فتح نکردند. به عکس همه چیز را به دشمن تسلیم ساختند. اگر انقلاب روسیه، محرک انقلاب چین شد، میراث خواران انقلاب روس، انقلاب چین را خفه کردند. مالرو این نتیجه‌گیریها را نمی‌کند، حتی بفرکش هم خطوط نمی‌کند. اما اینها بنحوی روشن از کتاب قابل توجه او نتیجه میشود.

(پرین کپیو - ۹ فوریه ۱۹۳۱)

xalvat.com

دربارهٔ انقلاب خفه شده و خفه کفندگان

پاسخ به آندره مالرو

یک کار فوری مانع شده بتوانم به موقع مقاله‌آقای آندره مالرو را بخوانم که در آن علیه انتقاد من و به نفع بورژوئین، گارین، کمینترن و خودش برخاسته‌است. آقای مالرو به عنوان مرد سیاسی، از پرولتاریا و انقلاب خیلی بیشتر دور است تا به عنوان هنرمند. این واقعیت، بخودی خود، برای توجه سطوری که در زیر خواهید خواند کافی نیست، چون هیچوقت ادعا نشده‌است که یک نویسنده با استعداد باید الزماً یک انقلاب پروولتری باشد. معذک اگر من به موضوعی بر میگردم که قبلاً اشاره‌ای به آن کرده‌ام، به مناسبت اهمیت خود موضوع است و نه بهیچ وجه به خاطر اینکه از آقای مالرو حرف بزنم.

من گفتم که بهترین چهره‌های زمان آنقدر اهمیت دارند که به حد سمبل‌های اجتماعی رسیده‌اند. باید اضافه کنم که بورژوئین، گارین و تمام «همکاران» آنها، سمبل‌های یک بوروکراسی تقریباً انقلابی و مظاهر این «نمونه‌های اجتماعی» جدیدی هستند که پدیدایشان از یک سو مرهون وجود دولت شوروی است و از سوی دیگر به خاطر وجود یک نوع رژیم بین‌الملل کمونیستی.

من بورژوئین را نمونهٔ انقلابیون حرفه‌ای، حساب نکردم، هر چند که در زمان آقای مالرو اینطور معرفی شده‌است. نویسنده سعی می‌کند بمن ثابت کند که گارین آنقدر سابقه و شایستگی دارد که بتوان این عنوان را به او داد. آقای مالرو بی‌مناسبت ندیده‌است که اضافه کند تروفسکی سابقه و شایستگی بیشتری دارد. مسخره نیست؟ یک انقلابی حرفه‌ای بهیچ وجه یک شخصیت ایده‌آلی نیست. بهر حال آدمی است کاملاً مشخص، دارای یک هویت سیاسی و خطوطی کاملاً واضح. فقط روسیه توانست از دهها سال پیش به اینطرف، این نوع آدم را بوجود بیاورد و در خود روسیه، حزب بلشویکی بیشتر از هر حزب دیگر پرورش آن نسل از انقلابیون حرفه‌ای که بورژوئین بمنتضای سنی می‌باید به آن

متملق باشد ، بلافاصله قبل از انقلاب اول شروع شد و تجربهٔ ۱۹۰۵ را ازسر گذراند و در سالهای ضدانقلاب آبدیده شد و تربیت یافت(یا فاسد شد). در ۱۹۱۷ بود که به این انقلابیون بهترین و مناسبترین فرصت داده شد تا ثابت کنند چکاره اند . از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۸ یعنی در مرحله ای که در روسیه ، انقلابی حرفه ای پرورش می یافت يك بورودین ، صدها هزاران بورودین خارج از گود مبارزه ماندند . در ۱۹۱۸ ، پس از پیروزی ، بورودین به خدمت شوفاها شناخت و این افتخاری است برای او ، چون خدمت به يك دولت پرولتری افتخار آمیز تر از خدمت به يك دولت بورژوازی است . بورودین به مأموریت های خطرناك رفت ، مأموران قدرت های بورژوائی هم در خارج ، بخصوص در مستعمرات ، اغلب خطرات بزرگی را برای انجام وظیفه متحمل می شوند ، ولی این قشیه آنها را انقلابی نمی کند . تیپ کارمند ماجراجو و تیپ انقلابی حرفه ای در بعضی شرایط ممکنست نقاط مشترکی داشته باشند . معدلك این دو تیپ چه از لحاظ ساختمان روحی و چه از نظر نقش تاریخی به دو نوع كاملا مخالف تملق دارند .

xalvat.com

فرد انقلابی ، راه خود را به كمك طبقه اش می گشاید . اگر پرولتاریا ضعیف و عقب مانده باشد ، فرد انقلابی به كاری بی سر و صدا ، بر حوصله وبی ذرق و برق می پردازد، گروهائی به وجود می آورد ، تبلیغ می کند ، كادر تربیت می كند و به كك كادرهائی كه دقعه اول تربیت كرده است ، بطور قانونی یا پنهانی بر حسب شرایط ، توده ها را به جنبش در می آورد. او همیشه بین طبقه خود و طبقه دشمن فرق می گذارد و ققط يك سیاست دارد : سیاستی كه در ارتباط با نیروی طبقه اوست و آنرا تقویت می كند . انقلابی حرفه ای چه فرانسوی باشد چه روسی و چه چینی ، كارگران چین را چه برای امروز ، چه برای فردا ، ارتش خود حساب میكند . كارمند ماجراجو ، خود را مافوق تمام طبقات ملت چین قرار می دهد. او گمان می كند كه نقش اینست كه مسلط باشد ، تصمیم بگیرد ، فرمان بدهد و همه اینها مستقل از روابط درونی بین نیروهائی كه در چین وجود دارند . كارمند ماجراجو با مشاهدۀ اینکه پرولتاریای چین قبالا ضعیف است و نمیتواند با اطمینان پستهای رهبری را اشغال كند ، میكوشد تا طبقات مختلف را با هم آشتی دهد و تركیب كند ، او مثل یازرس يك ملت ، يك نایب السلطنه ای كه مشرول امور انقلاب و مستعمراتی است عمل می كند. او میكوشد تا بین بورژوازی محافظه كار و آزارشیت تفاهمی بوجود بیاورد . برنامه های مناسب از خودش دمی آورد ، سیاستی بر مبنای دیپلوماتی و ابهام ایجاد می كند، مجموعه ای از چهار طبقه مخالف هم میسازد ، شبهه بازی می كند و اصول را زیر پا میكندارد . نتیجه اش چیست ؟ اینکه بورژوازی غنی تر ، پرنفوذتر ، باتجربه تر میشود . كارمند ماجراجو موفق نمی شود او را به اشتباه بیندازد. در عوض همین كارمند موفق می شود كارگرانی را كه سرشار از فداكاری ولی بی تجربه اند ، فریب دهد و تسلیم بورژوازی نماید .

چنین است نقشی كه بوروكراسی كمینترن در انقلاب چین بازی كرده است . با اعتقاد به اینکه حق بوروكراسی «انقلابی» زمان دادن – البته مستقل از نیروی پرولتاریا – است ، آقای مالرو به ما می آموزد كه نمی شد در انقلاب چین شركت داشت مگر با شركت در جنگ و نمی شد در جنگ شركت كرد مگر با عضویت در كومین تانگ و غیره ...

جهان نو — ۱۳۰

و بعد اضافه می كند كه بریدن از كومین تانگ ، حزب كمونیست را الزاماً به فعالیت مخفی میكشاند . وقتی انسان فكر می كند كه چنین دلایلی فلسفه نمایندگان كمینترن در چین را تشكيل می دهد ، بی اختیار می گوید : بله، دیالكتيك جریان تاریخی ، پاساژها ، افراد و افتاد گاه شوخی های بسیار رکیکی می كند! چه جواب سادهای به مسأله می دهند ؟ برای موفقیت در شركت در حوادثی كه طبقه دشمن رهبری اش را بدست دارد ، باید در سیاست تابع این طبقه شد ؛ برای نجات از سر كویی كومین تانگ، باید به رنگ كومین تانگ در آمد... .

اینست رازی كه بورودین و گارین می خواستند برای ما فاش كنند ؛ ارزیابی سیاسی ای كه آقای مالرو در باره موقعیت ، امكانات و مسائل چین در ۱۹۲۵ می كند ، كاملا عوضی است . این نویسنده به زحمت می تواند خود را به نقله ای برساند كه مسائل حقیقی انقلاب از آنجا شروع می شوند . من در این باره هر چه را كه گفتمی بود گفتم . بهر حال مقاله آقای مالرو كه در جای دیگری منتشر شد دلیلی بمن نمی دهد كه در آنچه گفتم تجدید نظر كنم . حتی اگر انسان خود را در زمینه قضاوت اشتباهی كه مالرو از وضع می كند قرار دهد ، درست دانستن سیاست استالین – بورودین – گارین مطلقاً غیر ممكن است . برای اعتراض به این سیاست در ۱۹۲۵ می بایست انسان بتواند پیش بینی كند . دفاع از آن در ۱۹۳۱ نشانه يك كوری علاج ناپذیر است .

آیا استراتژی كارمندان كمینترن به پرولتاریای چین ، چیزی جز تحقیر شدن ، قتل عام كادر مبارز ، واز آن وخیم تر ، يك ابهام پرستی وحشتناك ، ارزیابی داشته است ؟ آیا تسلیم شرم آور حزب در مقابل كومین تانگ، آنرا از خطر سر كویی حفظ كرد ؟ به عكس نتیجه آن افزایش و تمرکز اقدامات سر كوب كننده بود. آیا حزب كمونیست مجبور نشد به زیر زمین غیر قانونی بودن برو د ؟ و چه وقت ؟ در دوران شكست انقلاب ؛ اگر كمونیست ها در موقع اوج گیری انقلاب كار مخفی را شروع كرده بودند ، بعداً می توانستند آشكارا در رأس توده ها وارد اقدام شوند . چپا نكایشك با ایجاد ابهام در حزب وبا مسخ كردن و ترساندن حزب به كمك بورودین و گارین ، حزب را بنحوی مطمئن تر مجبور به زندگی زیرزمینی در دوران ضد انقلاب كرد . سیاست بورودین – گارین بتمام معنی و كاملا در خدمت بورژوازی چین قرار داشت . حزب كمونیست چین میباید همه كارها را از سر شروع كند و آنهم در زمینه ای پوشیده از آشغال و كثافت ، مملو از پیش داوری و اشتباهات فهمیده نشده ، و در معرض سوءظن كارگران پیشرو .

xalvat.com

خصلت جنایتكارانه تمام این سیاست ، در برخی از مسائل جزئی آن كاملا آشكار است . آقای مالرو ، برای بورودین و شركا كه تروریستها را تحویل بورژوازی دادند، شایستگی خاصی قائل است زیرا آگاهانه جنگ –دای رهبر بورژوازی را به زیر تیغ تروریستها كشاندند . چنین حقه بازی هائی در خود يك بورژبای بوروكرات یا در شان آن نجیب زادگان انقلابی لهستان است كه همیشه ترجیح میدادند خود را پشت سر خاق پنهان كنند و قتل را به دست دیگران انجام دهند . نه . مسأله عبارت تیود از بدام انداختن و اعدام جنگك –دای ، وظیفه حقیقی عبارت بود از آماده كردن زمینه برای واژگون ساختن

جهان نو — ۱۳۱

بورژوازی . وقتی يك حزب انقلابی به اجبار دست به قتل می‌زند ، با این عمل ، تمام مسئولیت‌های ناشی از آن را آشکارا بدوش می‌گیرد و برای توضیح آن ، وظائف و هدف‌هایی را یادآوری می‌کند که برای توده قابل دسترسی و فهم است . **xalvat.com** اخلاق انقلابی بر مبنای قواعد تجربی کانت قرار ندارد . اخلاق انقلابی آداب رفتاری دارد که فرد انقلابی را تحت کنترل طبقه‌اش قرار می‌دهد و در بطن وظائف و مقاصد طبقه ، بورژوازی و کارین با توده‌ها ارتباطی نداشته و در مقابل طبقه خود احساس مسئولیتی نمی‌کردند . اینها همافوق‌انسان‌های بورژوازی هستند و خیال می‌کنند هر کاری مجاز است ... البته در حدودی که از مقامات عالی‌آموزیتی به آنها داده شده باشد . عمل این آدم‌ها گرچه گاه ممکنست بسیار مؤثر باشد ، بالاخره جبراً به جهت عکس منافع انقلاب منحرف خواهد شد .

بورژوازی و کارین ، پس از آنکه چنگ‌دای را به دست هونگ به قتل رساندند ، هونگ و گروهش را تسلیم به دژخیمان کردند . بدین ترتیب در تمام سیاست‌ها رد پای قایل‌مشهود است . آقای آندره مالرو در این مورد هم از آنها دفاع می‌کند . استدلالش چیست ؟ او می‌گوید که لنن و تروتسکی هم نهایت خشونت را در مورد آنارشیت‌ها بکار بردند ، مشکل می‌توان قبول کرد که چنین حرفی از دهان کسی درمی‌آید که دست کم طی مدتی ، وجه اشتراکی با انقلاب داشت . آقای مالرو فراموش می‌کند یا نمی‌فهمد که انقلاب علیه يك طبقه انجام می‌شود تا تسلط طبقه‌ای دیگر را برقرار سازد و فقط در مقابل چنین وظیفه‌ای است که انقلابیون حق اعمال خشونت را دارند ، بورژوازی برای اینکه بتواند رژیم بهره‌کشی و فساد خود را حفظ کند ، انقلابیون را قتل عام می‌کند ، گاهی هم آنارشیت‌ها را (ولی بیش از پیش به ندرت ، زیرا آنارشیت‌ها هر روز بیشتر تسلیم می‌شوند) . در مقابل بورژوازی مسلط ، بلشویک‌ها همیشه از آنارشیت‌ها در مقابل شپاها دفاع می‌کنند .

وقتی بلشویک‌ها قدرت را بدست آوردند ، منتهای کوشش خود را بکار بردند تا آنارشیت‌ها را به پذیرش دیکتاتوری پرولناریا مقاعد کنند . و در واقع اکثریت آنارشیت‌ها به دنبال بلشویک‌ها آمدند ، ولی اینهم واقعیتی است که بلشویک‌ها با آن عده از آنارشیت‌ها که در نابودی دیکتاتوری پرولناریا می‌کوشیدند ، بسیار سخت رفتار کرده‌اند . آیا ما حق داشتیم ؟ یا اشتباه می‌کردیم و ارزیابی این مساله بسته به عقیده‌ای است که هر کس درباره انقلابی که ما کردیم ، و رژیمی که این انقلاب بر سر کار آورد ، دارد . اما آیا میتوان حتی يك لحظه هم تصور کرد که تحت حکومت شاهزاده لوف با حکومت کرنسکی یاد يك رژیم بورژوائی ، بلشویک‌ها عمال چنین حکومتی برای ازمیان بردن آنارشیت‌ها بشوند ؟ کافی است مساله را آشکارا مطرح کرد تا با تهنوع به آن جواب رد داد .

همانطور که «بریدازون» ، قاضی ، همیشه محتوی قضیه را فراموش می‌کرد و فقط

1- Bridoisson ، یکی از شخصیت‌های «عروسی فیکارو» اثر بوهارشه ، قاضی الکن واحتمی که قالب با بقول خودش «قا + آلب» ، بیش از اصل قضیه برایش مطرح است .م.

جهان نو - ۱۳۳

«قا + آلب» آنها را در نظر می‌گرفت ، بورژوازی انقلابی کاذب و مدافع ادبی‌اش نیز فقط مکانیسم يك انقلاب را در نظر می‌گیرند و دیگر از خود نمی‌پرسند که این انقلاب در خدمت چه طبقه و چه رژیمی باید باشد . در این مورد بین يك انقلابی و يك کارمند انقلاب ، گودالی عظیم وجود دارد .

آنچه آقای مالرو درباره مارکسیسم می‌گوید واقعاً غریب است . به عقیده او سیاست مارکسیستی در مورد چین قابل اجرا نیست ، چون بکمان او پرولناریای چین هنوز آگاهی طبقاتی‌اش را بدست نیاورده است . بنظر می‌رسد که در این حال مساله عبارتست از بیدار کردن آگاهی طبقاتی . اما آقای مالرو نتیجه‌گیری‌اش توجیه سیاستی است که علیه منافع پرولناریاست .

آقای مالرو يك دلیل دیگر هم می‌آورد که قانع‌کننده‌تر از اولی نیست ولی خوشه‌تر است . او می‌گوید : تروتسکی عقیده دارد که مارکسیسم برای يك سیاست انقلابی مفید است ، ولی بورژوازی هم يك مارکسیست است ، استالین هم يك مارکسیست است ، پس باید نتیجه گرفت مارکسیسم در این قضیه اصلاً دخالتی ندارد ...

و اما من از دکنترین انقلابی در مقابل کارین دفاع کردم ، همانطور که از علم طب در برابر يك شکسته‌بند پر مدعا دفاع میکنم . این شکسته‌بند همکست بمن جواب بدهد که پزشکان تحصیل کرده بیمارانشان را فراوان میکشند . چنین استدلالی نه فقط برای يك انقلابی بلکه برای فرد ساده‌ای هم که آموزش متوسطی دیده باشد ، ناشایست است . طب قادر مطلق نیست . پزشکان همیشه قادر به مداوای بیماران نیستند . در میان آنها جاهل و حتی آدمکش هم وجود دارد . ولی البته این دلیل نمی‌شود که باید به شکسته‌بند‌هایی که هرگز طب نخوانده‌اند و اهمیت آنها انکار می‌کنند ، اجازه طبابت داد .

پس از خواندن مقاله آقای مالرو باید تصحیحی در مقاله قبلی‌ام به عمل بیاورم . در آنجا گفته بودم که تزریق مارکسیسم به کارین می‌توانست برای او مفید باشد . فعلا دیگر این عقیده را ندارم .

(کادیکوی - ۱۲ ژوئن ۱۹۳۱)

ترجمه علیرضا تهرانی

بالای صفحه